تاریخ حصر اجتهاد

(مروری بر تاریخ پیدایش و رسمیت مذاهب فقهی اهل سنت)

شیخ آقا بزرگ تهرانی



بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ حصر اجتهاد: (مروری بر تاریخ پیدایش و رسمیت مذاهب فقهی اهل تسنن)

نویسنده:

آقا بزرگ تهرانی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ حصر اجتهاد: (مروری بر تاریخ پیدایش و رسمیت مذاهب فقهی اهل تسنن)

مشخصات کتاب

سرشناسه : آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، ۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ .

عنوان قراردادی : توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ حصر اجتهاد: (مروری بر تاریخ پیدایش و رسمیت مذاهب فقهی اهل تسنن)/ آقابزرگ تهرانی؛ مترجم مرتضی نادری.

مشخصات نشر : تهران: نبا، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۵۶ ص.

شابک : ۷۵۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۸۵-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

عنوان دیگر : مروری بر تاریخ پیدایش و رسمیت مذاهب فقهی اهل تسنن.

موضوع : اجتهاد و تقلید -- تاریخ

موضوع : اجتهاد و تقلید

شناسه افزوده : نادری، مرتضی، ۱۳۵۳ -، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۶۷/آ۶۶ت۲۰۴۱ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۲۱۵۱۸

ص:۱

اشاره

(مروری بر تاریخ پیدایش و رسمّیت مذاهب فقهی اهل تسنّن)

شی_خ آقا ب_زرگ ته___ران_ی

مترجم: مرتضی نادری

شیخ آقا بزرگ تهرانی

(مروری بر تاریخ پیدایش و رسمّیت مذاهب فقهی اهل تسنّن)

ت__رجمه : م__رتضی نادری / ویراستار : عبدالحسین طالعی

چاپ ولیتوگرافی:کاری گرافیک / چاپ اوّل: ۱۳۸۹ / شمارگان۵۰۰۰: نسخه

قیمت ۷۵۰۰: ریال / کد کتاب : ۱۳۹ / ۲۰۱

ناش__ر: انتش__ارات نب__أ / ته__ران، خیاب__ان ش__ریعت__ی، روب__روی ملک، ک__وچ__ه

شبستری، خیابان ادیبی شماره ۲۶ تلفکس : ۷۷۵۰۶۶۰۲ _ ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۶ _ ۸۵ _ ۸۳۲۳ _ ۹۶۴ _ ۹۷۸ISBN:۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۳۲۳ - ۸۵ - ۶

ص:۲

فهرست مطالب

ص:۳

ص:۴

مقدّمه مترجم

به نام خدای گسترده مهر مهربان

شیخ محمّد محسن، معروف به آقا بزرگ تهرانی، در سال ۱۲۹۳ قمری، در تهران، زاده شد. وی علم آموزی را در زادگاهش آغاز کرد و سپس به نجف اشرف رفت و از دانشمندانی مانند: سیّد محمّدکاظم یزدی (م ۱۳۳۶ ق)، آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ ق)، میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۶ ق)، سیّد مرتضی کشمیری (م ۱۳۲۳ ق) و شیخ الشریعه اصفهانی (م ۱۳۳۹ ق) دانش آموخت. مرحوم شیخ آقا بزرگ از تنی چند از عالمان سنّی نیز اجازه روایتی داشت؛ کسانی همچون: شیخ محمّدعلی ازهری مالکی، شیخ عبدالوهّاب مکّی شافعی، شیخ ابراهیم حمدی مدنی، شیخ عبدالقادر خطیب طرابلسی و شیخ عبدالرحمن علیش حنفی.

آقا بزرگ تهرانی، پس از روزگاری دراز تعلیم و تعلّم و تحقیق و تتبع، در سال ۱۳۸۹ قمری در ۹۶ سالگی، در گذشت. از آثار ارزشمند زندگی مبارک شیخ آقا بزرگ، تألیفات اوست؛ کتابهایی نظیر: الذریعه إلی تصانیف الشیعه (۲۵ جلد)، طبقات أعلام الشیعه (۱۱ جزء)، مصفّی المقال فی مصنّفی علم الرجال و هدیّه الرازی إلی المجدّد الشیرازیّ.

ص:۵

از آثار شیخ آقا بزرگ، رساله ای است به نام: توضیح الرَّشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، در پاسخ به پرسشهای «سیّد جعفربن سیّد حسن اَعرَجی موصلی». این رساله در سال ۱۳۵۹ قمری، به رشته نوشته در آمده است.

بنا بر آنچه مرحوم آقا بزرگ خود در مقدّمه این رساله آورده، پرسشهای سیّد اعرجی پیرامون این مطالب بوده است :

۱. سبب اختلاف مذاهب اهل سنّت در فروع احکام دین؛

۲. تاریخ پیدایی مذاهب چهارگانه؛

۳. وجه گرویدن به این مذاهب؛

۴. وجه انحصار مذاهب فقهی عامّه بدین چهار مذهب؛

۵. آغاز تاریخ انحصار؛

۶. وجه اختلاف عالمان شیعه در بسیاری از احکام فرعی؛

۷. تاریخ پیدایش مذهب فقهی شیعه.

مرحوم آقا بزرگ در این رساله، به شیوایی و به روانی و بر اساس گزارشهای تاریخی، پرسشهای یادشده را پاسخ گفته است. ایشان در بخشی از این رساله، از دانشمندان اهل سنّت در باز بودن باب اجتهاد پس از پیشوایان مذاهب چهارگانه، سخنانی می آورد و می افزاید که پس از رسمی شدن چهار مذهب حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی و پس از درگذشت پیشوایان این مذاهب، به شهادت عالمان سنّی، در میان دانشمندان اهل تسنّن، کسانی به درجه اجتهاد رسیدند. در تأیید و تصدیق این مطلب، از ترجمه مجلّد حدیث تشبیه کتاب خلاصه عبقات الأنوار، گفتاری از یکی از عالمان سنّی، به نام صدّیق حسن خان قَنّوجی،

افزوده شد.

باری، این رساله در سال ۱۴۰۱ قمری توسّط «منشورات مدرسه الإمام المهدیّ(ع) خوانسار» و با تصحیح و تحقیق آقای محمّدعلی انصاری شوشتری، به چاپ رسید. مصحّح محترم در آغاز رساله، نخست، مطالبی را تحت عنوان «ادوار اجتهاد» آورده و در آن، به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد، اجتهاد در مکتب اهل تسنّن، اجتهاد در مکتب تشیّع و... پرداخته و سپس شرح حالی از مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، به خواننده تقدیم کرده است.

در ترجمه این اثر برای رعایت اختصار، از برگرداندن مقدّمات سودمند مصحّح محترم به فارسی، خودداری شد و تنها متن مؤلّف فقید به فارسی ترجمه گشت.

در اثنای ترجمه، دریافتم که این رساله پیشتر به دست آقایان محمود افتخارزاده و علی محمّدی، با نام اجتهاد و مذاهب اسلامی، ترجمه شده و در شهر قم، به دست انتشارات حرّ، چاپ شده است. با توجّه به اینکه «الفضل للمتقدّم» بر خود واجب دیدم که به تقدّم این عزیزان در ترجمه رساله تاریخ حصر الاجتهاد اشاره کنم و از خداوند، توفیقات روزافزون ایشان را بخواهم.

در پایان، از انتشارات محترم نبأ قدردانی می کنم که ترجمه این رساله ارزشمند، به پیشنهاد ایشان صورت گرفت.

۱۵ رمضان ۱۴۳۱ قمری، روز میلاد مسعود امام حسن مجتبی علیه السلام

برابر با ۴ شهریور ۱۳۸۹ شمسی

مرتضی نادری

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و الصلاه و السلام علی رسول الله و علی آله المعصومین، حجج الله علی خلق الله، إلی یوم لقاء الله.

ای فاضل نیک بخت پاکدامن بسیار گرانمایه، سیّد جعفربن سیّد حسن اَعرَجی موصلی ــ که خدا عمرت را در راه احیای دین نیای پاک ترینت، بلند گرداند ــ از من خواسته بودی که در بیان سبب اختلاف مذاهب اهل سنّت در فروع احکام دین، تاریخ پیدایِیِ مذاهب چهارگانه، وجه گرویدن به این مذاهب، وجه انحصار مذاهب فقهی عامّه بدین چهار مذهب، آغاز تاریخ انحصار، وجه اختلاف عالمان شیعه در بسیاری از احکام فرعی و تاریخ پیدایش مذهب فقهی شیعه، چیزی بنویسم.

بی گمان، بزرگان امّت در روزگار پیشین، در تحقیق مباحثی که از آنها پرسیده اید، کتابها و رساله هایی نوشته اند و آنچه از تاریخ این مسائل به آنان رسیده بود، در نوشته هایشان آورده اند و بر پایه منقولات درست و

موافق وجدان و عقل، اسباب وقوع اختلاف را با سخنانی رسا نشان داده اند؛ به گونه ای که گویا به سبب آنها همه شکها و پندارها زدوده می شود و حقّ درخشان، برای همگان، مانند آتشی که بر عَلَمی افروخته باشد، نمایان می گردد. لیکن آن کتابها مطالبی دارد که بوی تعصّب قومی از آنها برمی خیزد؛ امری که در آن روزگار، بسیار، بدان تکیه می شد. بدین روی، سخنان روشن آن کتب آنچه از آنها امید می رفت، یعنی بریدن ریشه های چندگانگی و ایجاد روح همدلی و یگانگی را به بار نیاورد.

امّا ما و هم مذهبان ما در عصر حاضر، عصر روشنفکری و نبوغ و روشنی به نور دانش و زمان برون رفتن از یوغ تقلیداتی که از نادانی برمی خیزد، امیدواریم که خداوند موفّقمان بدارد تا تعصّبات بیهوده و تقلیدهای نکوهیده را فرو نهیم و حقّ درخشان، مانند نوری که بر کوه طور درخشید، بر ما نمایان شود. امید که این مهم از طریق آنچه برای برادران می نگاریم، یعنی کتاب توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، محقّق شود و خدای آنان را توفیق دهد تا به سخنان آن توجّه کنند؛ سخنانی که در آن پندی است برای رفع حصر اجتهاد و تنها برای آشکارشدن حقیقت بر زبان رانده شده است. إن أرید إلّا الإصلاح و ما توفیقی إلّا بالله.

ص:۱۰

آغاز چنددستگی مسلمانان

هیچ کس تردیدی ندارد که چنددستگی مسلمانان در فروع دین، نه در روزگار حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه پس از درگذشت وی رخ داد. زیرا همه امّت در زمان زنده بودن حضرتش، در همه زمینه ها، از پرتو انوار علوم و معارف او بهره می بردند و جرئت نمی کردند که در برابر وی، رأیی از خود نشان دهند؛ چرا که اظهار رأی در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله با این حقیقت که « او هرگز از سر خواهش نفس و رأی خود سخن نمی گوید »(۱) سازگار نبود.

مَقْریزی در اثبات دیرین بودن اجتهاد و فتوا، گفته است که عشره مبشَّره به بهشت(۲) ، در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا می دادند.(۳) امّا این سخن

منزلت او و منزلت ایشان را فرومی کاهد؛ چراکه مسلمان بودن آنان با اینکه چنین کاری از ایشان سر زند، همخوان نیست؛ مگر اینکه این کار به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته باشد و نه در برابر سخن وی.

همچنین، احدی شکّ ندارد که چنددستگی در فروع دین، نخستین چنددستگیِ پیش آمده در اسلام نیست؛ بلکه به شهادت جمیع کتب تاریخی، اختلاف آغازینی که در میان امّت مسلمان، پس از رحلت پیامبرشان و پیش از دفن و کفن او رخ نمود، اختلاف در جانشینی پیامبر و امر ولایت بود.

این اختلاف نیز در روزگار حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشت و در هیچ تاریخی، سخنی از آن به میان نیامده است. بنا بر آنچه در همه کتابهای تاریخ و سیره مذکور است(۴) ، جمیع مسلمانان در تمام دوران زندگی

پیامبر، در بیعتی که وی در روز غدیر برای پسر عمویش علی علیه السلام گرفته بود، همداستان و همراه بودند. مسلمانان در عصر

۱- النجم (۵۳) / ۳.

۲- ده تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که به باور اهل تسنّن، حضرتش همگی را به بهشتیبودن، مژده داد. نام این ده

نفر بنا بر نقل احمدبن حنبل، چنین است: ۱. ابوبکر؛ ۲. عمر؛۳. عثمان؛ ۴. امیرالمؤمنین علیه السلام ؛ ۵.طلحه؛ ۶. زبیر؛ ۷. عبدالرحمن بن عوف؛ ۸.ابوعبیده جرّاح؛ ۹. سعدبن ابی وقّاص؛ ۱۰. سعیدبن زید. (فضائل الصحابه / ۲۸ _ ۲۹)(مترجم)

۳- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۳۲.

۴- به خواننده توصیه می شود که به دائره المعارف الغدیر اثر مرحوم علّامه امینی، مراجعهکند؛ چراکه وی را از کتابهای بیشمار دیگری که در این باره نوشته شده است، بی نیازخواهد کرد.

حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ولایت و وزارت و وصایت و خلافت و امامت پسر عمویش علی علیه السلام اقرار داشتند. مبنای این اقرار تصریحات پیامبرشان به جمیع این امور، در اوقات بسیار و اماکن بیشمار، از آغاز برانگیخته شدنش در مکّه معظّمه تا

ص:۱۲

روز درگذشتش در مدینه منوّره بود و در طول این مدّت، از سوی هیچ یک از اصحاب، هرگز عملی دالّ بر انکار این امر سر نزد.(۱)

افزون بر این، همگان پذیرفته اند که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیش از دفن و کفن وی، همه امّت در یک زمان و یکباره، بر خلافت شخص معیّنی متّفق و همرأی نشدند؛ بلکه گروهی از امّت بلافاصله پس از درگذشت آن حضرت، به شتاب، بیعت غدیر را شکستند و ولایت را از بیخ و بن، منکر گشتند و پس از آنان، بیعت شکنی و انکار، اندک اندک، به دیگران سرایت کرد. سپس به سبب اشتغال شماری از سرشناسان امّت مسلمان به تدبیر امر خلافت و نامزدکردن کسی دیگر برای آن و ترتیب مقدّمات برای دستیابی به اکثریّت آراء، در روزگاری چند و در محافلی پرشمار، امر خلافت استوار شد.

باری، پس از وقوع نزاعهایی میان بزرگان مهاجر و انصار و دیگران، امر امّت بدانجا انجامید که به دو گروه تقسیم شدند: خاصّه و عامّه. خاصّه کسانی اند که وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کردند و بر ولایتش استوار ماندند؛ و عامّه مردمانی اند که از وصیّ آن حضرت جدا شدند. این آغاز پیدایش چنددستگی بود.

پس از این، گروهِ استواران بر بیعت وصی و معترفان به حقّ امامتش و معتقدان به عصمت وی و وجوب فرمانبرداری اش از سوی خدا ــ که کم شمارترینِ امّت بودند ــ در احکام دینی نیز راه پیروی از وصی را پیش گرفتند؛ همان احکامی که خداوند آنها را برای پیامبرش وضع کرد و او

ص:۱۳

۱- تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۰۲، چاپ نجف.

همه آنها را به وصیّ خود آموخت و نزد وی امانت نهاد و به مردمان، با صـدای بلنـد، گفت: من شـهر علم الاهی ام و علی درِ آن است.(۱)

اینـان در کوچك و بزرگ احکام الاهی، به علی علیه السـلام مراجعه می کردنـد و احکام و دیگر معارف را از امامی که خـدا تعیینش کرده و از همه لغزشـها مصون بود، فرامی گرفتند. ایشان پس از علی علیه السلام تا زمان امام پنهان از دیده ها، صاحب العصـر والزمان، به همین روش، دین و احکام آن را از امامانی می آموختند که یکی پس از دیگری، به نصّ امام پیشین معرّفی شده بودند. درود خدا بر همه آن امامان باد.

این مردمـان گروهی از مسـلمانان بودنـد که پس از پیامبرشـان، به «ثَقَلَیْن» (= دو گرانبها) که حضـرتش از جانب خـدا در میان امّتش بر جای نهاده بود، چنگ در زدند. این دو گرانبها کتاب خدا و عترت پیامبر بودند که بنا بر احادیث بسیار فریقین(۲) ، تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

اینان جز تشیّع شعاری نداشتند؛ زیرا شیعه علی علیه السلام و امامان از فرزندان او بودند و خود را جز به اهل بیت علیهم السلام نسبت نمی دادند و خویش را به مذاهب دیگر منسوب نمی کردند.

اینـان بـه «جعفری» شـناخته می شونـد؛ نه از این رو که تنهـا جعفربن محمّـد ۸ امام این مـذهب است، بلکه بـدین سـبب که در روزگار او، دو دولت اموی و عبّاسـی به یکدیگر مشـغول شدند و شـیعیان و امامشان در آن زمان، آرامش و آسایشـی به دست آوردند و از همین رو، فراگیری

۱- برای آشـنایی بیشتر با این حـدیث متواتر و طرق نقل آن به ترجمه مجلّـد حدیث «مدینهالعلم» کتاب خلاصه عبقات الانوار، مراجعه کنید. (مترجم)

۲- رجوع شود به: ترجمه مجلّد حدیث ثقلین از کتاب خلاصه عبقات الانوار. (مترجم)

احکام فرعی و دیگر علوم از آن امام، از سوی شیعیان، فزونی گرفت. بنابراین، نشر مذهب اهل بیت و گستردگی دایره آن در عصر امام ابوعبدالله جعفربن محمّد صادق علیه السلام روی داد و همین سبب شد که شیعه را به وی منسوب کنند. البتّه گاهی از اوقات، شیعه جعفری در برابر شیعه زیدی به کار رفته است.

در مجموع، شیعه تنها در برابر کتاب خدای متعال و سنّت پیامبرش سر فرود می آورد؛ سنّتی که آن را از عترتی بر گرفته که معصوم از خطا و لغزش است. این روش شیعه است از زمان درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا به امروز. آنان به ظواهر و محکمات قرآن عمل می کنند و علم متشابهات آن را از اهلش فرا می گیرند و سنّت نبی را به کار می بندند؛ سنّتی که آن را با اسانید(۱) معتبر از اهل بیتش آموخته و در کتابها و اصلهای(۲) خود گرد

آوردند؛ آثاری که تا امروز نیز یا به شکل اوّلیّه یا به شکل مبوّب و مرتّب، برجای مانده است.(۳)

۱- اَسانید جمع اِسناد است. اِسناد حدیث رساندن حدیث به گوینده نخست است. لفظاسناد چون مصدر است، به طور جمع و تثنیه آورده نمی شود؛ مگر اینکه به معنی سنداستعمال شود. (علم الحدیث / ۲۱۲) (مترجم)

۲- «اصل» در اصطلاح علمای حدیث، مجموعه ای از روایات است که راوی بی واسطه،از لسان امام شنیده و ضبط کرده باشد؛ امّا «کتاب» نوشته ای است که در آن، افزون برکلام ائمّه، از خود مؤلّف نیز بیاناتی هست. (علم الحدیث / ۷۲) (مترجم)

۳- رجوع شود به: الذریعه ۱ / ۱۳ و ۲ / ۱۳۴.

اجتهاد نزد شیعه

اشاره

باز بودن باب اجتهاد نزد شیعه امامیّه و معنای اجتهادِ آنان و حکم شرعی آن

عالمان شیعه در همه روزگاران، برای فهم ظواهر کتاب و سنّت، اجتهاد می کردند؛ یعنی احکام الاهی را بر مبنای قواعدی که برای استنباط داشتند، از کتاب و سنّت، استنباط می کردند. امّا مقدّمات اجتهاد در روزگار نخست، اندك و راههای آن آسان بود؛ به گونه ای که عموم مردم آن روزگار می توانستند اجتهاد کنند و احکام الاهی را بشناسند؛ چه رسد به اهل فضل و دانشمندان.

پس از روزگار نخست و گذشت زمان و پس از عصر دسترسی مستقیم به ائمّه و رخداد غیبت، برای کتابهای حدیثی اصحاب امامان و برای مؤلّفانشان، حوادثی پیش آمد. نسخه های آن کتابها در سراسر زمین، انتشار یافت و اختلافاتی به شکل طبیعی، به سبب نقصها و لغزشهای ناشی از سهو و نسیان نسخه نویسان و مصحّحان پیش آمد (هنوز هم پیش می آید؛ گرچه آنان در بالاترین درجه وثاقت و ضبط باشند). از این رو، مقدّمات اجتهاد افزون گشت و اجتهاد کامل به فراگیری علوم و معارفی

موکول شد که در شناخت مدلول الفاظ و فهم ظواهر کتاب و سنّت، دخالت دارند و همچنین، به آشنایی با علم رجال و احوال راویان و اسانید روایات و جداسازی احادیث درست و نادرست و راویان معتبر و نامعتبر.

بنابراین، اجتهاد یعنی: تلاش برای آگاه شـدن از احکام شـرعی، از راه کوشـش در تشـخیص مـدلول ادلّه و تعیین احوال اسانید ادلّه. این اجتهاد به عقیـده همه شـیعیان، اگر کسانی که کفایتش را دارنـد بـدان قیام نکننـد، بر تمام مکلّفانی که توانایی اش را دارنـد، واجب عینی است و اگر کسـانی به انـدازه کفـایت، بـدین وظیفه عمل کننـد، وجوب آن از دیگران ساقط خواهـد شـد (واجب کفایی).

اخباریان

سخن ما در همداسـتانی عالمان شـیعه بر وجوب اجتهاد در احکام، تنها ناظر به عمل ایشان است؛ گرچه در مقام نظر و انـدیشه، برخی از متأخّران شـیعه به بهانه عمل به اخبار، اجتهاد را انکار کرده انـد. اینان به عنوان «اخباری» شـناخته می شونـد. امّا ما در جـای خـود روشـن کرده ایم که نزاع میـان این دو گروه، نزاع لفظی است؛ چراکه عمـل به خـبر یعنی عمـل به معنـا و مفهـوم و موستَفاد آن. از این رو، برای عمل به خبر باید معنا و مستفادش را دریافت و مراد ما از اجتهاد، تنها اسـتخراج و استنباط معنای خبر از آن است و این چیزی است که جمیع علمای شیعه قبولش دارند.

ص:۱۸

اجتهاد باطل

اجتهـاد معنـای دیگری دارد که همه دانشـمندان شـیعی آن را ممنوع دانسـته انـد؛ یعنی آنـان عمـل و فتوادادن بر اسـاس رأی و استحسان(۱) و قیاس

را ـ که نزد اهل سنّت، رایج و مجاز است ـ نپذیرفته اند. شیعیان بدین گونه اجتهاد، گردن ننهاده اند و بدان عمل نمی کنند؛ زیرا از امامانشـان به ایشان چنین رسـیده که قیاس در احکام شـرعی، باطل است و نمی توان به رأی و اسـتحسان، اطمینان کرد. لـذا اجتهاد بـدین معنی، نزد ایشان، البتّه، باطل است؛ تا جایی که آثار ابن جُنَیـد ـ که از کهن ترین فقیهان شـیعه است ـ بدان سبب که گفته اند وی به قیاس عمل می کرده، نزد شیعه، متروک است.

دلیل اختلاف علماء در فتوا

از آنچه گـذشت، دلیـل اختلاـف برخی از عالمـان شـیعه با یکـدیگر در احکام فرعی، روشن می شود. منشأ این اختلافها چنین است :

۱. اینکه یک حـدیث نزد یک عالم، شـرعآ، دلیل به شـمار رود و نزد دیگری چنین نباشد (مثلا عالمی حدیثی را واجد شـروط اعتبار می داند و بر اساس آن فتوا می دهد؛ امّا عالمی دیگر آن حدیث را معتبر نمی داند و بر اساسش فتوا نمی دهد)؛

۲. اینکه یک عالم به یک دلیل، قطع و جزم پیدا کند و آن را تصدیق نماید؛ لیکن دیگران چنین نباشند؛

۳. اختلاف عالمان در تندذهنی و هوش، که با چه سرعتی، از ادلّه

۱- اسـتحسان یعنی اینکه آدمی با انـدیشه خود و بـدون دلیل شـرعی، امری را نیک شـماردو بـدان حکم کند. (رجوع شود به: مبادی فقه و اصول / ۱۵۹) (مترجم)

ثابتِ واجد حجّیّت، به مطالب مورد نظر منتقل می شوند.

ص:۲۰

اجتهاد نزد اهل سنّت

اشاره

در برابر شیعیان، دیگر مسلمانان ــ که از بیعت امیرمؤمنان علیه السلام رویگردان اند ــ می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود جانشینی برنگزید و به هیچ کس وصیّت نکرد که پس از درگذشتش، ولیّ مسلمین باشد. اینان می گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیّت به جانشینی را فرو نهاد تا امّت در تعیین خلیفه و والی مسلمین، آزاد باشند و هر که را از میان خود خواستند و آرائشان در او جمع شد، برگزینند.

نزد اهل سنّت، همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله برای مرجعیّت احکام اسلام و فروع دین، شخص معیّن و مرجع واحدی، مشخّص نکرد، بلکه احکام شرع اسلام را پس از خود به جمیع صحابه واگذاشت؛ زیرا همه آنان عادل اند و به حدّ اجتهاد رسیده اند. آنان نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اصحاب من مانند ستارگان اند. از هر کدامشان پیروی کنید، راهیافته خواهید گشت.»(۱)

از این رو، این گروه از مسلمانان در عمل به احکام فرعی، به اصحاب رجوع و به فتوای آنان عمل می کنند؛ چه اینکه فتوای صحابی به روایتی که او از پیامبر شنیده مستند باشد و چه اینکه آن فتوا مستند به رأی و اجتهاد آن صحابی باشد؛ چراکه نزد اهل تسنّن، همه صحابه مجتهدانی اند که در اجتهادشان به هدف می زنند.

بحث با اهل سنّت در صحّت این دعاوی و اقامه برهان بر ساختگی بودن این حدیث، موضوع دیگری است که ما اکنون در پی آن نیستیم. علّامه هند (مرحوم میرحامد حسین) در دومین مجلّد از مجلّدات حدیث ثقلین کتابش، عبقات الانوار، هفتاد وجه در ابطال این حدیث آورده و در ۲۵۰ صفحه بزرگ، شهادتهای بسیاری از عالمان بزرگ عامّه را بر ساختگی بودن این حدیث، نقل کرده است.

مصادر نمایان سازی آغاز تعدّد مذاهب

مراجعه به بسیاری از کتابهای عامّه، بیشتر پرسشهای آغاز این رساله را پاسخ می گوید. اینک ما برای راهنمایی پرسشگر به جایگاه پاسخها، شماری از آن کتابها را نام می بریم :

۱. المواعظ و الاعتبار فی الخُطَط و الآثار، اثر شیخ تقیّالدین احمدبن علیّبن عبدالقادر مَقْریزی (۷۶۶ _ ۸۴۵)(۲) ، تحت

ص:۲۱

۱- این حدیث حتّی بنا بر ضوابط علم الحدیث اهل سنّت، ساختگی است. رجوع شودبه: ترجمه مجلّد حدیث ثقلین و ترجمه مجلّد حدیث مدینه العلم از کتاب خلاصهعبقات الانوار. (مترجم)

۲- تمام تاریخها در این رساله، به هجری قمری است.

عنوان «ذكر مذاهب أهل

مصر و نحلهم منذ افتتح عمروبن العاص إلى أن صاروا إلى اعتقاد المذاهب

ص:٢٢

الأربعه». این اثر _ که به الخُطَط المقریزیّه نیز مشهور است _ تاریخ مبسوطی است درباره مصر و از کتب متداول به شمار می رود و چندین بار به شکل کامل، به چاپ رسیده و به زبان فرنگی نیز ترجمه شده است. الخُطَط المقریزیّه از تواریخ معتمَد است و تاریخ نویسان متأخّر از نویسنده اش، منقولات آن را پذیرفته و آنها را مسلّم تلقّی کرده اند.(۱)

۲. تاریخ یعقوبی، اثر احمدبن ابی یعقوب بغدادی (متوفّی بعد از ۲۹۶).

۳. الحوادث الجامعه فی المائه السابعه، اثر کمال الدین عبدالرزّاق بن مروزی فُوَطی بغدادی (م ۷۲۳).

۴ و ۵. الإنصاف فی بیان سبب الاختلاف و عقد الجید فی أحکام الاجتهاد و التقلید، از آثار ولی الله احمدبن عبدالرحیم عُمَری دِهْلَوی (۱۱۱۴ _ ۱۱۷۶ یا ۱۱۸۰). این دو کتاب همراه المقابسات ابوحیّان توحیدی و کتاب کشف الزور والبهتان چاپ شده اند.

۶ و ۷ و ۸. الإقلید لأدلّه الاجتهاد و التقلید، الطریقه المثلی فی الإشاره إلی ترک التقلید، حصول المأمول من علم الأصول، از آثار صدّیق حسن خان قَنّوجی بخاری (م ۱۳۰۷). بخشی از کتاب اخیر درباره اجتهاد و تقلید است.

۹. مقاله «نظره تاریخیّه فی حدوث المذاهب الأربعه»، نوشته احمد تیمور پاشا فرزند اسماعیل بن محمّد (متولّد سال ۱۲۸۸ در قاهره) در مجلّه الزهراء، سال دوم (این مقاله به اهتمام محبّالدین خطیب، به شکل مستقل، در سال ۱۳۴۴، در قاهره چاپ شد). نویسنده در این مقاله، مراحل آغازین پدیدآمدن مذاهب اربعه و سرزمینی که در آن، یک مذهب

۱- این کتاب چاپهای پرشماری دارد و ما به چاپ بولاق _ که در دو مجلّد است و دربغداد افست شده است _ اعتماد کرده ایم.

به وجود آمده، چگونگی نشر و توسعه مذاهب در شهرهای دیگر و اندکی از تاریخ مذاهبِ از میان رفته را همراه با زمان حدوث و انتشار و مدّت بقای آنها تا گاه اندراس و انقراضشان، آورده است.

۱۰. مبسوط ترین نوشته در این باره، نوشته محمّد فرید وجدی بیک (متولّد ۱۲۹۳) است در مجلّد سوم دائره المعارف للقرن العشرین، چاپ سال ۱۳۳۰. وی در مدخل «جهد» در شصت صفحه، در این خصوص، سخن گفته و کلّ کتابهای الإنصاف فی بیان سبب الاختلاف و عقد الجید را در آن نقل کرده است. افزون بر این، در مدخل «بسط» نیز مطالبی در این باره آورده است.

اینها کتابهایی است که در این موضوع، به دست من رسیده است. صدّیق حسن خان در بخشی از کتاب حصول المأمول از کتابهای دیگری نیز نام برده است. اینک نام برخی از آن کتابها :

ـ أدب الطالب و منتهی الأرب، اثر شوکانی؛

ـ إرشاد النقّاد إلی تیسیر الاجتهاد، اثر محمّدبن اسماعیل امیر؛

ـ إعلام الموقعین عن ربّ العالمین، حافظ ابن قیم؛

ـ إیقاظ همم أولیالأبصار، صالح بن محمّد فلاتی؛

ـ الجنّه فی الأسوه الحسنه بالسنّه، صدّیق حسن خان قَنّوجی؛

ـ دراسات اللّبیب فی الأسوه الحسنه بالحبیب، علّامه محمّد معین سندی؛

ـ حدیث الأذکیاء، سیّد احمد حسن قَنّوجی؛

ـ القول المفید فی حکم التقلید.

از آنجایی که ممکن است کتابهای یاد شده به دست سیّد محترم(۱)

نرسد یا اینکه فرصت مراجعه به آنها و استخراج پاسخ برایش فراهم نشود، ما چکیده ای از آنچه در این کتابها آمده و برای پاسخگویی پرسشهای مذکور بسنده است، یاد می کنیم و پاسخ تفصیلی را به زمانی وامی نهیم که فرصت رجوع به این کتابها فراهم آید.

تاریخ آغاز اِفتاء

عموم کتابها و تواریخ متّفق اند که غیر از شیعیان، سایر مسلمانان پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله برای دریافت احکام شرعی سراغ قاریان و عالمان اصحاب می رفتند و فروع دین را از آنان فرا می گرفتند و به فتوای ایشان عمل می کردند؛ چه اینکه فتوای آنان مبتنی بر شنیده هایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و چه اینکه درباره آن موضوع سخنی از آن حضرت نشنیده و بر اساس اجتهاد خود فتوا داده بودند. حتّی در بعضی از کتابهای تاریخ نقل شده و مَقْریزی هم جزم اندیشانه آن را پذیرفته است که عشره مبشَّره در روزگار حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا می دادند؛ سخنی مردود که پیشتر به اشکال آن اشاره کردیم.

در هر حال، شکّی نیست که پس از وفات نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله اصحابْ مرجع احکام دینی گشتند و به اطراف شهرهای اسلامی کوچیدند و برای آموزش قرآن و احکام، در آن سرزمینها منزل گزیدند.

مَقْریزی می نویسد :

اصحاب پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شهرها پراکنده شدند و تنها

۱- سیّد جعفر اعرجی که شیخ آقا بزرگ این رساله را به درخواست وی نوشته است.

بعضی شان در مدینه همراه ابوبکر ماندند. ابوبکر بر اساس آنچه از کتاب و سنّت می دانست، قضاوت می کرد و اگر درباره موضوعی، چیزی از کتاب و سنّت نمی دانست، از صحابه ای که نزدش بودند، می پرسید و اگر آنان نیز چیزی نمی دانستند، در حکم اجتهاد می کرد.(۱)

صحابیانی که در دیگر شهرها بودند نیز چنین می کردند و اگر حکم موضوعی را از کتاب و سنّت نمی دانستند، در آن موضوع، اجتهاد می نمودند.

مَقْریزی می گوید :

سپس هنگامی که ابوبکر درگذشت و دیگر شهرها در عصر عمر و پس از وی فتح شد، پراکندگی صحابه در سرزمینها افزون گشت. از این رو، حکمران هر شهری، اگر در آن شهر صحابی نبود، خود اجتهاد می کرد.(۲)

می نگرید که سخن مَقْریزی صریح است در اینکه اگر در شهری کسی از اصحاب نبود، حکمران شهر مرجع مردمان می گشت.

سبب اختلاف در فتواها

سبب اختلاف این اصحاب در فتاوی، بنابر سخن مَقْریزی چنین است :

حقیقت این است که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانستند برای فراگیری احکام، همواره نزد حضرتش باشند؛ از این رو، در مدّت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها بعضی از آنان، در بعضی از اوقات، نزد وی حضور داشتند و سخن او را در پاسخ به مسائلی که از وی می پرسیدند، تنها

۱- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۳۲.

۲- همان.

شماری از اصحاب می شنیدند و این پاسخها به گوش دیگران نمی رسید. آن گاه که اصحاب پس از درگذشت پیامبر، در شهرها پراکنده گشتند، احکامِ روایت شده از آن حضرت در آن شهرها پراکنده شد و در هر شهری، برخی از آنها را از پیامبر، روایت می کردند؛ به گونه ایَ که مردم مدینه احکامی را می دانستند که مردم مصر آنها را نمی دانستند و مصریان با احکامی آشنا بودند که مردم شام آنها را نمی شناختند و شامیان احکامی را می شناختند که مردم بصره از آن بی خبر بودند و بصریان از احکامی خبر داشتند که کوفیان آنها را نمی دانستند. بنابراین، هر یک از اینان، در احکامی که بدیشان نرسیده بود، اجتهاد می کردند. از سوی دیگر، این مجتهدان در علم و ادراک و سایر توانایی ها و کمالات، یکسان نبودند. به همین سبب، طبیعی بود که آراء و اجتهاداتشان مختلف گردد. باری، تنها اختلاف افراد صحابه، سبب ساز اختلاف در فتواهایشان بود و سپس، بعد از عصر صحابه، این اختلافات فزونی گرفت. پس از صحابه، تابعان از فتاوای صحابه پیروی کردند و در اغلب موارد، از فتوای آنان تجاوز نمی کردند.(۱)

قید «اغلب موارد» به صراحت، نشان می دهد که تابعان نیز با وجود قول صحابی، خود اجتهاد می کردند و سپس تابعانِ تابعان نیز مانند تابعان عمل کردند.

مولوی شاه ولی الله دِهْلَوی در کتاب عقد الجید فی أحکام الاجتهاد و التقلید می نویسد :

۱- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۲۲.

امّت در شناخت احکام، در پیروی از پیشینیان، همداستان شدند؛ از این رو، تابعان به صحابه اعتماد کردند و تابعانِ تابعان به تابعان... و این اعتماد به همین شکل، ادامه یافت. هر چند رجوع به گذشتگان اِجماعی است، عقل نیز حُسن آن را نشان می دهد.(۱)

مراد دِهْلَوی از «حُسن» در بالا، حُسن رجوع جاهل به عالم است در چیزی که بدان علم ندارد.

خلاصه اینکه مسلمانان در روزگار خلفاء و پس از آن، احکام دین را از عالمان و قاریان اصحاب که در شهرهایشان حضور داشتند، فرامی گرفتند و آنان، یا بر اساس احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کردند یا بر اساس اجتهادشان، به مردمان فتوا می دادند. پس از اصحاب، مسلمین از تابعین و از امیرانی که به شهرهایشان فرستاده می شدند، فتواهای گوناگونشان را می گرفتند و این فتاوی نخست در یک شهر خاص، منتشر می شد و سپس اندک اندک، به اقتضای زمان و مساعدت حوادث، به دیگر شهرها می رفت. این سیره مسلمانان در طول سالیان دراز بوده است.

مولوی شاه ولی الله در رساله الإنصاف می گوید :

مردمان در سده های اوّل و دوم در تقلید از مذهبی واحد، همداستان نبودند؛ بلکه عوام احکامشان را از پدران یا عالمان شهرشان که توانایی استنباط همه یا بخشی از احکام را از کتاب و سنّت داشتند، می آموختند.(۲)

۱- دائره المعارف فرید وجدی ۳ / ۲۴۵.

۲- همان / ۲۲۱.

این سـخن به روشـنی، نشان می دهد که از ظهور اسـلام، دو قرن گذشت و در این دو قرن، هزاران هزار مسلمان پدید آمد که همگی بر دین اسـلام درگذشـتند و نام هیچ یک از این مذاهب ـ که در قرنهای دوم و سوم پدیدار شد و مؤسّـِسانشان در این دو قرن زاده شدنـد ـ حتّی به گوشـشان هم نرسید؛ چه رسد به اینکه به یکی از این مذاهب بگروند یا خود را به مذهبی معیّن نسبت دهند.

بنابراین، نمایان گشت که گرویدن به مذهب منسوب به شخصـی خاصّ و معیّن یا یکی از مذاهب چهارگانه، نه در دین اسلام آمده و نه از لوازم آن بر شـمرده شده است. امّا پس از عصر صحابه و تابعین و پس از گذشت حدود دو قرن، اتّفاقاتی افتاد که مَقْریزی درباره اش می نویسد :

چون روزگار صحابه و تابعان سپری شد، کار به دست فقیهان شهرها افتاد؛ یعنی ابوحنیفه و سفیان و ابن ابی لیلی در کوفه، ابن جریح در مکّه، مالک و ابن ماجَشون در مدینه، عثمان تیمی (یا بَتّی) و سوار در بصـره، اوزاعی در شام، لیث بن سعید در مصر. این فقیهان احکام را از تابعان یا تابعانِ تابعان می گرفتند یا اینکه خود در احکام اجتهاد می کردند.(1)

بیشتر این فقیهانی که در شـهرهای یادشده اقامت داشـتند، کارشان به شـکل تدریجی، بالا گرفت تا اینکه امام مذهب گشتند و پیروانشان به آنان منتسب شدند و پیش از انتشار آوازه آنها در شـهرها، مذاهبشان اسـمی نداشت و هرگز هیچ یک از مسلمانان خود را به آنان منتسب نمی کرد.

از آنچه یاد کردیم، روشن گشت که آغاز پیداییِ مذاهب پس از عصر

۱- الخُطَط المقریزیّه ۳ / ۳۳۲.

تابعان و پس از به دنیا آمـدن پیشوایان این مـذاهب و بالا گرفتن کارشان و پیچیـدن آوازه شان در شـهرها بوده و اینها همه در روزهای پایانی سده دوم هجری رخ داده است. سـپس به تدریج، تا آغاز و میانه های قرن چهارم، پیدایش مذاهب ادامه یافت؛ بدون اینکه مذاهب به این چهار مذهب مشهور منحصر باشد.

مذاهب باقی مانده

احمد تیمور پاشا در مقاله اش _ که پیشتر معرّفی شد _ می نویسد :

بی گمان، شـمار مذاهب بسیار بوده که این چهار مذهبی که تا امروز، نزد بیشتر مسلمین معتمَد است، بخشی از آنهاست؛ یعنی :

۱. حنفیّه، منسوب به امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۸۰ _ ۱۵۰)؛

۲. مالکیّه، منسوب به امام مالک بن انس (۹۳ _ ۱۷۹)؛

۳. شافعیّه، منسوب به امام محمّدبن ادریس شافعی (۱۵۰ _ ۲۰۴)؛

۴. حنبلیّه، منسوب به امام احمدبن حنبل (۱۶۴ _ ۲۴۱).

این چهار مذهب تا امروز باقی مانده اند.

مذاهب از میان رفته

۸اینک شماری از مذاهب از میان رفته به نقل از مقاله تیمور پاشا :

۱. مذهب سفیان بن سعید ثوری (۹۷ _ ۱۶۱)؛

۲. مذهب حسن بن یسار بصری (۲۱ _ ۱۱۰)؛

۳. مذهب عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی (۸۸ _ ۱۵۷)؛

۴. مذهب ابن ثور، ابراهیم بن خالد کَلْبی (م ۲۴۶)؛

۵. مذهب ظاهری، منسوب به داوودبن علی اصفهانی ظاهری (۲۰۱ _ ۲۷۰)؛

۶. مذهب جریری، منسوب به محمّدبن جریر طبری (۲۲۴ _ ۳۱۰).

ابوبکربن ابی ثلج (م ۳۲۵) و پس از او شاگردش قاضی معافی بن زکریّا نهروانی (م ۳۹۰) مذهب جریری را ترویج کردند.

شمار دیگری از پیشوایان مذاهب، کسانی اند که مَقْریزی تحت عنوان «فقهیان شهرها که احکام را از تابعان و تابعانِ تابعان فرا می گرفتند یا اجتهاد می کردند» از آنان نام برده است. بنگرید :

_ ابوالحرث (ابوالحارث) لیث بن سعدبن عبدالرحمن فهمی خراسانی (۹۴ _ ۱۷۵) که در روزگار خود در حدیث و فقه، پیشوای مردم مصر بوده است.

_ ابن جریح، عبدالملك بن عبدالعزیز (۸۰ _ ۱۵۰) که در عصر خود پیشوای مردم حجاز بود.

_ ماجَشون، عبدالعزیزبن عبدالله بن ابی سلمه مدنی اصفهانی، فقیه و حافظ ثقه، در گذشته به سال ۱۶۴ در بغداد.

_ عثمان بن عمربن موسی تیمی، متوفّای حدود سال ۱۴۵ که در عصر منصور عبّاسی، قاضی بود.

و دیگر مذاهبی که شهرتشان در شهرها پیچید و پیشوایانشان در حیات و پس از مرگ، در فتوا و احکام، به رتبه مرجعیّت رسیدند و گروههایی از مسلمانان، اندك یا پرشمار، پیروی شان کردند و در سالهای بلند یا کوتاه، به فتواهایشان عمل شد؛ تا اینکه آن مذهب خاص متروك ماند و به سبب درگذشت پیروانش، از یادها رفت. امّا مذاهبی که عهد آنها دیر نپایید و

تنها در زمان حیات پیشوایانشان، گروهی از مسلمانان به آنها گرویدند و با مرگ آن، مقلّدان آن مذهب نیز از میان رفت، از حدّ شمار افزون است.

این پیشوایان مذکور با وجود اختلافشان در فتاوی و اقوال، بهره شان از درجات تقدّم و مراتب تعالی و بلندآوازگی و شهرت در شهرهای گوناگون نیز متفاوت بود. اینها همه به جهت مساعدت بعضی امور و رخداد بعضی حوادث برای بعضی از آنان یا موافقت مکان و زمان با پیشوای یک مذهب و عدم آن برای پیشوای مذهب دیگر بود.

عوامل انتشار بعضی از مذاهب و عدم انتشار بعضی دیگر

از امور مؤثّر در تقدّم یک مذهب، کثرت اصحاب و شاگردان و فراوانی یاران و مروّجان و بسیاریِ هواداران و حامیان و عظمتِ شوکت و شدّتِ ابّهت و توانایی آنان در نشر مذهب بود؛ چنان که نقیض این امور سبب عدم بلندآوازه شدن و پیش افتادن بود و خاموشی نام امام مذهب و رویگردانی تدریجی از وی و از میان رفتن اندک اندک آن تا نابودی کلّی و فراموشی اش در عالم هستی را در پی داشت.

عوامل موجب انقراض، درباره بسیاری از مذاهبی که در اواخر قرن دوم و پس از آن پدید آمدند، کارگر افتاد؛ چنان که عوامل بالا آمدن و انتشار و دوامِ سیر و ماندگاری مذاهب چهارگانه تا امروز اثر کرد. برگهای کتابهای تاریخ، تأثیرات این عوامل را در ماندگاری این مذاهب نشان می دهد و روشن می کند که این ماندگاری به سبب توانایی شاگردان و پیروان و سلطه پادشاهان و خلفاء بوده است. مَقْریزی در این باره، مطالبی دارد که چکیده آن چنین است :

قاضی ابویوسف پس از سال ۱۷۰ هجری، از سوی هارون الرشید، عهده دار منصب قضاوت شد تا اینکه قاضی القضات گشت. وی تنها هر کس را که می خواست به منصب قضاوت می گمارد و چون او از شاگردان ویژه ابوحنیفه بود، در شهرهای خراسان و عراق و شام و غیر آن، تنها کسانی را قاضی می گرداند که مقلّد ابوحنیفه بودند. همین کار سبب نشر مذهب ابوحنیفه در این سرزمینها گشت.

همزمان با انتشار مذهب حنفیّه در شرق اسلامی، مذهب مالک در غرب اسلامی، یعنی آفریقا، به سبب زیادبن عبدالرحمن منتشر شد؛ چراکه او نخستین کسی بود که مذهب مالک را بدان سرزمینها برد. نخستین کسی که مذهب مالک را به مصر برد، عبدالرحمن بن قاسم بود که در سال ۱۶۳ هجری بدین کار دست زد.

پس از آنکه محمّدبن ادریس شافعی در سال ۱۹۸ به مصر گام نهاد، مذهب او نیز در مصر انتشار یافت. از این رو، مصریان مالکی و شافعی بودند تا اینکه قائد جوهر با سپاهیان سرورش ابوتمیم مَعَدّ، المعزّ لدین الله، خلیفه فاطمی، در سال ۳۵۸ وارد مصر شد که از آن پس، مذهب شیعه در آن شایع گشت و جز آن، مذهب دیگری در مصر نماند.(۱)

از این گزارش تاریخی، روشن می شود که مذهب ابوحنیفه نزدیک قرن هفتم هجری (پس از انقراض دولت فاطمیان) به مصر راه یافت و در آن سرزمین و اطرافش، مذهب رسمی قلمداد شد؛ با اینکه حنفیّه

۱- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۳۴.

کهن ترین مذهب در شهرهای شرق اسلامی بود. اینها همه به سبب تأثیر عوامل و اقتضائات زمانی است که در برخی شهرها پیش آمد و در برخی شهرها پیش نیامد. مذهب حنبلیّه نیز در همان دورانِ شیوع مذهب حنفی در مصر، در اطراف آن شایع شد.

در کتاب شذرات الذهب در شرح حال شمس الدین محمّدبن عبدالوهّاب حرّانی حنبلی (م ۶۷۵) آمده است :

او در بعضی از شهرهای مصر، عهده دار منصب قضاوت شد. وی نخستین حنبلی مذهبی بود که در سرزمینهای مصر قاضی شد.(۱)

این حقیقت از سخنان مَقْریزی نیز بر می آید. وی پس از سخنی که از او نقل شد، می نویسد :

سپس در روزگار «بَیْبَرْس بُنْدُقْداری» چهار گونه قاضی وجود داشت : شافعی و مالکی و حنفی و حنبلی.(۲)

آغاز انحصار مذاهب در مذاهب چهارگانه

از نصب قاضی برای هر مذهب به شکل جداگانه، معلوم می شود که آغاز رسمیّت مجموع مذاهب اربعه در مصر، در عصر بُنْدُقْداری بوده است. بُنْدُقْداری از روز هفدهم ماه ذی قعده سال ۶۵۸ تا سال مرگش، یعنی سال ۶۷۶، سلطان مصر بود و پیش از روزگار سلطنت وی، حنفیّه و حنبلیّه در مصر رسمیّت نداشتند.

مَقْریزی در ادامه گفتار پیش می نویسد :

۱- شذرات الذهب ۵ / ۳۴۸.

۲- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۴۴.

ولایت قاضیان چهارگانه از سال ۶۶۵ استمرار یافت تا اینکه در همه شهرهای اسلامی، جز این چهار مذهب، مذهب دیگری شناخته شده نبود و هر کس که مذهب دیگری داشت، نکوهش و با او دشمنی می شد. همچنین، کسی را که مقلّد یکی از این چهار مذهب نبود، نه قاضی اش می کردند و نه شهادتش را می پذیرفتند. فقیهان مسلمان در این سرزمینها در طول این مدّت تا به امروز، فتوا داده اند که پیروی از این مذاهب واجب و پیروی و عمل به غیر آنها حرام است.(۱)

این مضمون سخن مَقْریزی بود که اموری چند از آن برداشت می شود :

۱. همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، تأثیر علل و اسباب در نشر این مذاهب چهارگانه، دخالت کامل داشته است؛ تا جایی که پس از نابودی کامل آنها در مصر در سال ۳۵۸، در طول سالهای متمادیِ خلافت فاطمی، بار دیگر، پس از انقراض خلافت فاطمی در سال ۵۶۷، به مصر بازگشتند و همگی از سال ۶۶۵ تا حدود سال ۸۰۴، سال تألیف الخُطَط به دست مَقْریزی، معروف و رسمی شدند. بنابراین، عوامل مؤثّر در حیات و بقای این مذاهب چهارگانه، قوی تر بود و از همین رو، کارشان بالا گرفت و بر دیگر مذاهب پیش افتادند. در برابر، دیگر مذاهب، به تدریج، عقب نشستند تا اینکه پس از سال ۶۶۵، اندک اندک، منقرض شدند.

۲. در حدود سال ۶۶۵، رخدادهای ناگوار و زشتی برای دین اسلام پیش آمد و زشتیهایی به نام دین وارد دین شد. زیرا شارع قوانین اسلام را برای همدلی و یکپارچگی مسلمانان، وضع و تأسیس کرده و برای رعایت

۱- همان.

مصلحتِ وحدت، به تشکیل اجتماعات و انجمنهایی، فرمان داده است. شارع دوستی و یاری میان مسلمین را واجب گردانده و به آنان دستور داده تا در هر کار خیری، با یکدیگر همکاری کنند. برادری اسلامی مسلمانان را به ریسمان استوار الاهی، متّصل می کند و مانع چنددستگی شان می شود و آنان را در برابر دیگران، چونان دست واحد می گرداند.

متأسّفانه در این تاریخ، دشمنی مسلمانان با یکدیگر، بخشی از دین به شمار رفت و پیروان مذاهب چهارگانه آشکارا به دشمنی با دیگر مسلمین پرداختند؛ مسلمانانی که به شهادتین اقرار داشتند، به سوی کعبه نماز می گزاردند، حجّ خانه خدا را به جای می آوردند، زکات می دادند و به همه واجبات و مستحبّاتی که به طرق صحیح، از پیامبر اسلام به آنان رسیده بود، عمل می کردند.

چنین می اندیشم که در برابر سخنانم خواهی گفت: این نخستین فاجعه ای نیست که در تاریخ اسلام روی داد. آیا آنچه را صفحات تاریخ ــ به ویژه کامل ابن اثیر ــ از آن پرده بر می دارد، فراموش کرده ای؟ آیا جنگها و آشوبهایی را که در قرون پیش از این تاریخ، در میان مسلمانان رخ داد، از یاد برده ای؟ به خصوص آن کینه ورزی و دشمنی که میان پیروان مذاهب چهارگانه و میان آنان و دیگر مسلمین، در اطراف بغداد روی داد (در ادامه به بعضی از این وقایع اشاره خواهیم کرد).

در پاسخت خواهم گفت: بین انحصار رسمی مذاهب و حوادث پیشین، از زمین تا آسمان فاصله است. زیرا خاستگاه همه جنگهای قبلی تعصّبات جاهلی بود که عوام را به آشوب وامی داشت و جاهلان را به کارهای زشت بر می انگیخت؛ تا جایی که اگر درباره آنها از سردمداران

امور سؤال می شد، دست کم در ظاهر، به سختی، آنها را انکار می کردند و دامن خود را از آن حوادث پاک نشان می دادند و آنها را به گردن نادانان می انداختند.

امّا در این تاریخ، سردمداران امور اعلام کردند که گرویدن انسان مسلمان به غیر از مذاهب چهارگانه، از بزرگ ترین گناهان کبیره و منکرات است و بر هر که قدرت دارد، واجب است که دیگران را از ارتکاب به این عمل باز دارد. چنین کسی از دایره اسلام بیرون است و از منصب قضاوت عزل می شود و شهادتش پذیرفته نمی گردد؛ چراکه اگر گرویدن به مذهبی غیر از این مذاهب، از بزرگ ترین گناهان کبیره نبود، مرتکب چنین کاری نزد آنان، شایستگی اش را برای قضاوت و شهادت، از دست نمی داد.

این اعلانِ همگانی از سوی سران عامّه، کمر اسلام را شکست و بین افراد مسلمین، دشمنی و کینه افکند و اجتماعشان را به تفرقه و یکپارچگی شان را به چندگانگی کشاند و آنان را به شدّت، پراکنده گرداند. إنّا لله و إنّا إلیه راجعون.

۳. در حدود سال ۶۶۵ هجری، فقهاء حکم کردند که پیروی از مذاهب چهارگانه واجب و پیروی از دیگر مذاهب حرام است. این نیز از بزرگ ترین مصیبتهای تاریخ اسلام است. زیرا در آن روز، نزدیک هفت قرن از اسلام شریف گذشته بود و کسان بسیاری که تنها خدا شمارشان را می داند، بر دین اسلام درگذشته بودند و از آنان، کسانی که در دو قرن نخست می زیستند، هرگز نامی از آن مذاهب نشنیده بودند. افزون بر این، در طول این دو قرن، مسلمانان نسبت به احکام فرعی، در غایت آزادی بودند و غیرمتخصّصان از مجتهدان معتمَد تقلید می کردند و مجتهدان بر

اساس موازینی که در عمل به سنّت نبوی داشتند، احکام را از کتاب و سنّت، استنباط می نمودند. چه عاملی در این تاریخ، بر همه مسلمین، از مقلّد و فقیه مجتهد، واجب ساخت که هیچ کس در احکام فرعی شریعت، نباید از تقلید پیشوایان چهارگانه بیرون رود؟ و به کدام دلیل شرعی، پیرویِ یکی از مذاهب چهارگانه واجب تخییری و رجوع به غیر از آنها حرامی عینی گشت؛ با اینکه پیشینه احوال جمیع مذاهب را از پیدایش، چگونگی انتشار، تدریجی بودن توسعه و تأثیر عوامل در پیش افتادن بعضی بر بعضی دیگر با قهر و غلبه دولت و حکومت، همه می دانیم؟ چنان که مورّخ نابغه عراق، ابن فُوَطی، در الحوادث الجامعه، ص ۲۱۶، در شرح رخدادهای سال ۶۴۵، یعنی یازده سال پیش از انقراض بنی عبّاس و در روزگار المستعصم ــ که هلاکو وی را در سال ۶۵۶ کشت ــ از برخی از آنها پرده بر داشته است.

آغاز انحصار مذاهب در بغداد

ابن فُوَطی پیش از پرداختن به رخداد یادشده، در شرح وقایع سال ۶۳۱ درباره چگونگی افتتاح مدرسه «المستنصریّه» در ماه جمادی الاولی این سال سخن گفته و نوشته است :

آغاز ساخت این مدرسه در سال ۶۲۵ و به فرمان المستنصر بالله بود. ساخت این مدرسه را حسابدار خلیفه، مؤیّدالدین ابوطالب محمّدبن عَلقَمی، عهده دار شد و در روز افتتاح، آن را به چهار بخش تقسیم کرد. سمت راست بخش پیشین را به شافعیّه و سمت چپش را به حنفیّه و سمت راست بخش درونی را به حنابله و سمت چپ آن را به مالکیّه

داد و برای هر مذهبی، ۶۲ فقیه ـ که فقه و احکام می خواندند ـ برگزیده شد و مجموع دانشجویان فقه در مدرسه، ۲۴۸ تن گشت. برای این فقه آموزان دو مدرّس انتخاب شد؛ یکی شان از شافعیّه و دیگری از حنفیّه بود. دو نایب مدرسه هم حنبلی و مالکی بودند. هر یک از اینان حقوق ماهیانه و سهمیه غذای گرم و سرد داشتند. همچنین، عدّه ای برای تعلیم قرآن و عدّه ای برای تعلیم حدیث و عدّه ای برای تعلیم طبّ، معیّن شدند. مدرسه تا سال ۶۴۵ هجری، تحت نظارت و تغییر و تبدیل اشخاص داخلی و خارجی بود. در این سال، مدرّسان چهارگانه موظّفِ تدریس فقه مذاهب چهارگانه را احضار کردند و آنان را واداشتند که نزد فقه آموزان از نوشته های خود سخنی به میان نیاورند و ایشان را به حفظ چیزی از این نوشته ها وادار نکنند؛ بلکه از سر ادب و برای تبرّک، به یادکرد سخنان مشایخ پیشین بسنده نمایند. «جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن محیی الدین یوسف بن جوزی» ـ که نخست در بغداد، محتسب بود و سپس در تدریس حنابله، قائم مقام پدرش، محیی الدین یوسف بن جوزی، گشت ـ پذیرفت و گردن نهاد. او نسبت به ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمّد جوزیِ واعظ (م ۵۷۹) متأخّر محسوب می شود. سراج الدین عبدالله شِرماحی، مدرّس مالکیّه نیز این فرمان را اجابت کرد و پذیرفت. امّا شهاب الدین زنجانی، مدرّس شافعیّه، و قاضی القضات عبدالرحمن لَمغانی، مدرّس حنفیّه، از پذیرش این دستور، سر باز زدند و پاسخی گفتند بدین مضمون که «مشایخ مردانی بودند و ما نیز مردانی هستیم.» وسخنانی شبیه به اینها که حاکی از تساوی بین ایشان و بین مشایخ پیشین بود. نشست مدرّسان در خانه وزیر

مؤیّدالدین محمّدبن عَلقَمی ــ که در زمان حسابداری، عهده دار ساخت مدرسه شده بود ــ صورت گرفت. وزیر صورت مذاکرات را نزد خلیفه المستعصم فرستاد و خلیفه فرمان داد که مدرّسان را وادارند تا در تدریس، گفتار مشایخ را بگویند و احترام ایشان را حفظ کنند. متولّیان مدرسه نیز چنین کردند و پس از این، همه مدرّسان پذیرفتند و گردن نهادند.(۱)

آنچه از سخن ابن فُوَطی برداشت می شود

همه آنچه از گفتار مَقْریزی برداشت کردیم، از سخن ابن فُوَطی نیز به دست می آید؛ جز اینکه بحث مَقْریزی به مصر اختصاص داشت و به همین سبب، گفته بود که رسمیّت یافتن مذاهب چهارگانه در مصر و وجوب پیروی از آنها و تحریم پیروی از دیگر مذاهب، در عصر بُنْدُقْداری، از زمان نصب قاضیان چهارگانه در سال ۶۶۵ بود و پیش از این، مذاهب مذکور رسمیّت نداشتند. لیکن ابن فُوَطی گفته است که رسمیّت مذاهب چهارگانه در دارالخلافه و پایتخت اسلام، یعنی شهر بغداد، در سال ۶۳۱ رخ داد؛ سالی که مدرسه المستنصریّه در بغداد افتتاح شد و برای پیروان مذاهب چهارگانه، به چهار بخش، تقسیم گشت؛ تا سال ۶۴۵ که در آن، مدرّسان را واداشتند که از اقوال و آراء مشایخ پیشین، در نگذرند تا حرمتشان حفظ شود و پیش قدمی شان در علم و دین، منشأ برکت باشد.

البتّه ابن فُوَطیِ مورّخ در اجابت دستورِ عمل به یکی از مذاهب

۱- پایان سخن ابن فُوَطی با توضیح و بیان مؤلّف.

چهارگانه و تحریم دیگر مذاهب از سوی فقهیان، برای آنان عذر آورده که این کار به امر و فرمان خلیفه بوده است و آنها خود این کار را ناپسند می داشتند؛ چنان که مدرّسان شافعیّه و حنفیّه آشکارا، کراهت خود را نشان دادند. امّا مَقْریزی در بغداد زندگی نمی کرده و از الزام خلیفه آگاه نبوده؛ از این رو، سخنی از آن نگفته و این حکم را به فقیهان نسبت داده است. اگر این عذرِ قابل قبول برای فقهاء نبود ـ همان گونه که در ادامه خواهد آمد ـ آنان در منحصر کردن مذاهب به مذاهب چهارگانه، خطاکار می بودند.

امّا تکیه گاه احکام و دستورهای خلفاء تنها اموری است که سیاست دنیوی اقتضا کند؛ گر چه در ظاهر، حکم خود را به موافقت فقیهانی مستند کنند که یار ایشان در رسیدن به اهدافشان اند؛ مانند ابن صلاح عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان شهرزوری (م ۶۴۳)، شارح الوسیط فی فقه الشافعیّه، مدرّسِ دارالحدیث و منصوب از سوی ملک اشرف که با استناد به اجماع محقّقان، به حرمت خروج از مذاهب چهارگانه فتوا داد. این مطلب را شیخ الازهر، محمّد مصطفی مراغی، در صفحه هفدهم البحث فی التشریع الاسلامی آورده است.

عوامل انحصار مذاهب

ماجرای انحصار مذاهب بنا بر گزارش ابن فُوَطی و آنچه از دیگر تواریخ به دست می آید، عواملی چنین داشته است :

۱. در کتاب ریاض العلماء ذیل شرح حال «سیّد شریف مرتضی علم الهدی» پس از نقل مطلبی از کتاب تهذیب الأنساب و نهایه الأعقاب اثر

«ابوالحسن محمّدبن محمّدبن علی بن الحسن حسینی موسویِ» نسب شناس، آمده است :

بر زبان دانشمندان مشهور است که عامّه در زمان خلفاء، دیدند که پراکندگی مذاهب و اختلاف آراء و چنددستگی اقوال در فروع، ۲به گونه ای است که گردآوردن آنها در مجموعه واحد ممکن نیست؛ چنان که هر یک از صحابه و تابعان و پیروان تابعان تا عصر این خلفاء، در مسائل فرعی شرعی و احکام عملی، روش و مذهبی جداگانه داشتند. از این رو، به فروکاستن از شمار آنها پناه بردند و با یکدیگر همداستان شدند که مذاهبی را برگزینند و همگی به آنها عمل کنند.(۱)

از همین رو، مذاهب چهارگانه را به سبب بسیاریِ پیروان و فراوانیِ دارایی آنان برگزیدند.

۲. کثرت اختلافات و اجتهادات بی پایان، خلفاء را بر آن داشت که این اجتهادات را کم کنند. از سوی دیگر، فتنه های پرشمار و شدّت تعصّبات پیروان مذاهب چهارگانه، خلفاء را از اینکه این مذاهب را نیز فرو نهند و آنها را نیز کنار بگذارند، ناتوان گردانده بود؛ لذا به اجبار، به رسمیّت این مذاهب حکم کردند.

شاهد ناتوانی خلفاء در کنار نهادن این چهار مذهب، سخن مَقْریزی در الخُطَط است. وی می نویسد که ابوحامد اسفرائینی در سال ۳۹۳ هجری، به سلطان محمود سبکتکین نامه نوشت که خلیفه منصب قضاوت را از حنفیّه بگیرد و به شافعیّه بدهد. این کار فتنه های بزرگی بین پیروان این دو

۱- ریاض العلماء / ۵۳۰، مخطوط.

مذهب برانگیخت تا اینکه خلیفه مجبور شد از رأی خود بازگردد و از ابوحامد ناخشنود شود و پیروان ابوحنیفه را بر جایگاه قبلی شان بنشاند.(۱)

هر که می خواهد از شدّت تعصّباتِ حاکم بر پیروان این مذاهب آگاه شود، وقایع بیشتر سالها را در کامل ابن اثیر بخواند.(۲) یاقوت حموی در

معجم البلدان در مادّه اصفهان نوشته است :

در این زمان و پیش از آن، به سبب کثرت تعصّب میان شافعیان و حنفیان و جنگهای میان این دو گروه، ویرانی در اصفهان شایع گشت؛ به گونه ای که هر گاه گروهی بر گروه دیگر پیروز می شد، محلّه گروه دیگر را غارت می کرد و آن را به آتش می کشید و ویران می نمود و در این میان، نه خویشاوندی آنان را از این کار باز می داشت و نه عهد و پیمان.(۳)

این جنگهای داخلی و آشوبها و فتنه ها و تعصّبات، سبب شد تا سیاست خلفاء بر این قرار گیرد که فقیهان را مجبور کنند تا به عنوان احترام و تبرّک، از اقوال مشایخ این مذاهب عدول نکنند. فقیهان نیز این دستور را پذیرفتند و برای صحّت حکم به انحصار مذاهب فقهی در مذاهب چهارگانه، دلایلی تراشیدند؛ که از جمله آنها «بسته شدن باب اجتهاد» پس از مشایخ پیشین بود. این کار فقیهان از مصادیق الناس علی دین ملوکهم بود. غزّالی در کلامی ــ که شاه ولی الله دِهْلَوی در الإنصاف از او نقل کرده ــ از این حقیقت پرده برداشته است. بنگرید :

۱- الخُطَط المقریزیّه ۲ / ۳۳۳.

۲- برای نمونه: الکامل ۱۰ / ۱۲۴.

۳- معجم البلدان ۱ / ۲۰۹.

پس از روزگار خلفاء راشدین، مردمانی نالایق و جاهل به احکام، بر خلافت مستولی شدند و از این رو، به همراهیِ فقیهان نیازمند گشتند. امّا فقیهان دو دوسته شدند؛ گروهی به روش پیشین ماندند و گروه دیگر به خلفاء تقرّب جستند. هر یک از اینان، به اندازه ای که توان داشتند و اسباب آن فراهم بود، در علم کلام و جدل و اختلافات مذهبی کتابهایی نوشتند.(۱)

پیشتر گفتیم که ابن صلاح (م ۶۴۳) یکی از همین فقیهان بود.

نتیجه گیری

سخنانی که از مورّخان معتمَدی نظیر: ابن فُوَطی در الحوادث و مَقْریزی در الخُطَط نقل کردیم، روشن کرد که آغاز حکم به انحصار مذاهب چهارگانه و وجوب پیروی از آنها و حرمت گرویدن به مذاهب دیگر، در میانه های سده هفتم هجری رخ داده است؛ بدون استناد به دلیلی شرعی و تنها از سرِ موافقت با سیاست بعضی از خلفاء. از این رو، تنها اطرافیان پادشاهان و خلفاء و نزدیکی جویان به آنان و کسانی که در تلاش بودند تا مناصبِ قضاوت و امامت و کتابت و انشاء را به دست آرند، بدین فرمان گردن نهادند.

مجتهدان پس از انحصار مذاهب

کسانی که به درجه عالمان بزرگ و آزاده و رهاشدگان از خواریِ تقلید رسیده بودند، در هر عصری، استقلال خود را در مذهب و فتوا، آشکار

۱- الانصاف فی سبب الاختلاف، به نقلِ دائره المعارف فرید وجدی ۳ / ۲۲۹.

می کردنـد؛ کسـانیماننـد: امام جار الله محمودبن عمر زمخشـری (م ۵۳۸)، امـام محیی الـدین محمّـدبن علیّبن عربی (م ۶۳۸). هرچنـد که اینـان بنـا به مقتضای زمان، خود را به برخی از مـذاهب نسـبت می دادنـد؛ چنان که احمـدبن تیمیّه حنبلی (م ۷۲۸) شهادت داده که شافعی است و بسـیاری از پیروانش نیز خود را شافعی خوانده اند؛ لیکن فتواهای او ــ که وهّابیان به آنها عمل می کننـد ــ بیرون از مـذاهب چهارگانه است و به اسـتقلال او در اجتهاد شـهادت می دهد. ذهبی درباره ابن تیمیّه گفته است: «اجتهاد شایسته اوست؛ چراکه شروط آن در وی جمع است.»

بسیاری از دانشمندان بزرگ عامّه ــ که پس از آن قرنها تا روزگار ما به عرصه وجود آمده اند ــ زیر بار انحصار مذاهب نرفته انـد و نپذیرفته اند که یکی از قوانین اسـلام، وجوب تقلید همه مسـلمانان از یکی از پیشوایان چهارگانه باشد تا خروج از اقوال آنان در احکام فرعی ــ که تنها راه وصول به آنها اسـتنباط از کتاب و سـنّت است ــ حرام به شـمار رود. زیرا هیچ یک از ادلّه شرعی، از کتاب و سنّت گرفته تا اجماع و عقل، بر چنین انحصاری دلالت نمی کند.

بنـابراین، گرویـدن به هیـچ مـذهبی، از آغاز ظهور اسـلام تا زمان شـیوع مـذاهب امامان چهارگانه و تقریباً پس از دو قرن، نزد مسـلمانان متعـارف نبـوده است. افزون بر این، نـام «مـذهب» نیز نزد مسـلمین، نوظهـور به شـمار می رفته است. همـان گونه که گـذشت، حکم به انحصار و واجب کردن پیرویِ یکی از مذاهب چهارگانه و حرام شـمردن گرویدن به مذهبی غیر از آنها، در شمار رویدادهای قرن هفتم است که خلیفه از سر سیاست ورزی آن را اجرا کرد؛ زیرا توانایی استنباط از کتاب و سنّت، تنها به مردمانی

خاصّ و سرزمینهایی خاصّ، اختصاص ندارد.

ابوالطیّب صدّیق حسن خان در کتاب حصول المأمول من علم الأصول، ص ۱۶۸، در مقام انکار انحصار مذاهب در مذاهب چهارگانه و بازبودن باب اجتهاد می نویسد :

هر کس فضل خدا را بر بعضی از آفریدگانش منحصر کند و فهم شریعت پاک را تنها از آنِ پیشینیان بداند، نخست بر خدای عزّ و جلّ جسارت کرده و سپس بر شریعتی که او برای همه بندگانش وضع کرده و پس از آن، بر بندگانی که از آنان خواسته است تا بر اساس کتاب و سنّت بندگی اش کنند. اگر بندگی بر اساس کتاب و سنّت، تنها مخصوص مردمان روزگار پیش بود و برای پسینیان تنها حقّ تقلید پیشینیان بر جای مانده و آنان نمی توانند کتاب خدا و سنّت پیامبرش را بفهمند، دلیل این تفرقه باطل و سخن ناروا چیست؟ آیا نسخْ چیزی جز این است؟ پاک و منزّه است خدا و این نسبت نادرستی است به او.

دانشمند معاصر، محمّد فرید وجدی، در آغاز گفتارش درباره اجتهاد، در مادّه «جهد» می نویسد :

آن گاه که مسلمانان به جمود اجتماعی دچار شدند و کوتاهی در فهم اسرار شریعت بر آنان چیره گشت، این کوتاهی را با دعویِ بسته شدن باب اجتهاد و استنباط فرو پوشاندند؛ حال آنکه حقیقت این است که بنا بر نصّ کتاب و سنّت، باب اجتهاد تا روز رستاخیز باز است.(۱)

وی سپس ۶۰ صفحه درباره اجتهاد و احوال و تاریخ و اثبات آن

۱- دائره المعارف فرید وجدی ۳ / ۱۹۷، با کمی تصرّف.

نوشته است. در مجموع، روا بودن اجتهاد برای پیشینیان و حرام بودنش برای پسینیان، تفاوتی بی دلیل است که تنها اسیران تقلید به دنبالش می روند. ابوالطیّب صدّیق حسن خان در این باره می نویسد :

اسیران تقلید مانند کسانی نیستند که خداوند درهای معارف را به رویشان گشوده و علمی را روزی شان کرده که به وسیله اش از تقلید مردمان رسته اند.(۱)

از دیگر مخالفان بسته بودن باب اجتهاد، شیخ محمّد عبده و یار و شاگرد او، رشیدرضا نویسنده المنار است و کسانی دیگر از نوابغ روزگار حاضر و آزادمردانی که خود را از بند تقلیدهای ناپسند رها کرده و مخالفت خود را با هواداران بسته بودن باب اجتهاد آشکار ساخته اند.

گفتاری از کتاب عبقات الأنوار در این باره

گفتاری از کتاب عبقات الأنوار در این باره(۲)

مرحوم علّامه میرحامد حسین در این باره، در مجلّد حدیث تشبیه کتاب عبقات الأنوار از کتاب الجنّه فی الأسوه الحسنه بالسنّه، اثر صدّیق حسنِ قَنّوجی، نقل کرده است :

اجتهاد مطلق به پیشوایان چهارگانه _ که خدایشان رحمت کناد _ پایان نپذیرفت؛ بلکه پس از ایشان نیز کسانی یافت می شوند که در نزد دانشمندانی چون: سیوطی، رازی، یافعی، ذهبی، نسائی، ابن حبّان، ابن مُصْعَب، قُتَیْبَه بن سعید، قَتاده، ابن خَلِّکان، ابن طرازی، خطیب، ابوزُرعَه، عراقی، سُبْکی، طبری، داوود ظاهری، ابوثور، لُقانی، مالکی،

ص:۴۷

۱- حصول المأمول / ۱۸۶.

۲- این بخش افزوده مترجم است.

شَعْرانی، علیِ خواص، شیخ گیلانی، ابن عربی، فقیه ابن زیاد شافعی، امام محمّدبن علی شوکانی و علمای دیگر به رتبه اجتهاد مطلق رسیده اند.

بی گمان، اگر آنچه را در دل داری، آشکار سازی و در راه خدا از سرزنش ملامتگران نهراسی، خواهی گفت: به راستی، این دانشمندان که پیروان پیشوایانی هستند و با برهانها و اجتهادات گوناگون، مذاهب آنان را ثابت می کنند، همگی، به سان امامان چهارگانه و مانند ایشان، مجتهدند. این نظر را سخن محمّدبن مالک (مطابق آنچه شعرانی از او آورده است) تأیید می کند. وی می گوید: بی تردید، از آنجا که علومْ عطایای الاهی و بخششهایی از سوی خدای متعال است، هیچ گونه تازگی ندارد که خدا برای برخی از پسینیان، علومی را ذخیره گرداند که هیچ یک از پیشینیان از آن علوم، اطّلاعی نداشته باشند.

شکّی نیست که علوم و فنون متداول در آن زمان (زمان پیشوایان چهارگانه) نسبت به کمالی که امروز به آن رسیده اند، در کاستی و نقص بوده اند؛ بدان سبب که امروزه، تألیفات فراوان و تحقیقات بسیاری فراهم آمده که هیچ یک در زمان پیشوایان چهارگانه وجود نداشته است. ناگزیر دانشِ عالم امروز از علم دانشمند دیروز، گسترده تر است و اجتهاد در این زمان، نسبت به زمان گذشته، سهل تر شده است؛ همان گونه که گروهی از اهل دانش، به این حقیقت تصریح کرده اند. حتّی یکی از بزرگان حنفی مذهب تمام دانش شافعی را تنها به اندازه یک سوم دانش خود دانسته است.

ابن امیر ـ رحمه الله ـ می گوید: پسینیان تنها بدان سبب مدّعی اجتهاد نشده اند که هدفْ رسیدن به مرتبت اجتهاد است نه بر زبان راندنِ

دعوی اجتهاد که حاجتی بـدان نیست؛ چرا که امروزه، ادّعای آن فساد بزرگی در پی خواهد داشت. زیرا برخی از متعصّبان او را رها نخواهند کرد، هر چند که وی پرتوان و نیرومند باشد. از این روی، گروه بسیاری از کسانی که به مرتبت اجتهاد رسیده انـد، خود را در شـمار مجتهـدان نیاورده و خویش را به یکی از پیشوایان چهارگانه منسوب کرده و در عِداد مقلّدان در آمده اند؛ لیکن کسانی از اینکه روزگار مصائبش را بر سرشان ببارد یا سنگینی هایش را بر دوش ایشان نهد، نهراسیده اند و آشکارا دعوی اجتهاد کرده اند. از ایشان اند :

ابوثور، محمّدبن اسـماعیل بخـاری، داوود ظـاهری، حافظ ابن منـذر نیشابوری، حافظ بزرگ حسن بن سـعد، عبـدالله بن وهب فهری، بَقیّبن مَخْلَد قُرْطُبی (صاحب تفسـیر)، قاسم بن محمّدبن سیّار نویسنده کتاب الإیضاح فی الردّ علی المقلّدین، ابن شاهین و محمّدبن جریر طبری.(۱)

استوارسازان ستونهای انسداد

از کسانی که سـتونهای قول به بسـته بودن باب اجتهاد را اسـتوار ساخته انـد و در دفاع از آن، برهان اقامه کرده اند، مولوی شاه ولی الله احمـدبن عبـدالرحیم دِهْلَوی است در دو کتـابی که پیشتر نـام آنها گـذشت؛ لیکن آنچه وی به نام برهان عرضه کرده، عینـاً، همـان مـدّعای اوست و مطـالب وی در این دو کتاب، تنها مـدّعیاتی است که دلیل عقلی یا نقلی برایشان به دست نـداده است. وی مسلمانان را از زمان درگذشت

ص:۴۹

۱- ترجمه مجلّد حدیث تشبیه خلاصه عبقات / ۹۱ _ ۹۳. (پایان افزوده مترجم)

پیامبر صلی الله علیه و آله تا روزگار خود، به سه طبقه تقسیم کرده و برای هر طبقه وظایفی قائل شده است.

طبقه نخست مسلمانانی اند که در سده های اوّل و دوم می زیستند. وی وظیفه کسانی از این گروه را که به حکم شرعی جاهل بودنـد، در هر مسئله ای، رجـوع به یکی از عالمـانی دانسـته که بر اسـتنباط توانـا بـوده انـد و افزوده که در آن روزگـار، تقلید شخص واحد معیّنی بر مردم واجب نبوده است. بنگرید :

مردمـان در سـده های اوّل و دوم، در تقلیـد از مـذهب واحـد و معیّنی، همداسـتان نبودنـد؛ بلکه عوام احکام را از پـدرانشان یا دانشمندان شهرشان که توانایی استنباط همه یا بخشی از احکام را از کتاب و سنّت داشتند، می آموختند.(۱)

طبقه دوم کسـانی انـد که پس از دو قرن اوّل تـا آغـاز قرن چهـارم، پدیـد آمدنـد. وی مردم این طبقه را در سه گروه جای می دهد. گروه اوّل مجتهدان مطلقِ مستقل اند. اینان کسانی اند که سه توانایی در ایشان فراهم آمده است :

۱. تصرّف در اصول و قواعد؛

۲. جمع بین احادیث؛

۳. تفریع فروع.(۲)

هر کس که در یکی از این امور سه گانه ناتوان باشد، بر او واجب است

ص:۵۰

۱- الانصاف فی بیان سبب الاختلاف، به نقلِ دائره المعارف فرید وجدی ۳ / ۲۲۱، بااندکی تصرّف.

۲- همان / ۲۲۷.

که از مجتهد مستقل تقلید کند؛ چه اینکه از گروه دوم (عامی جاهل مقلّد) باشد و چه اینکه از گروه سوم، یعنی مجتهد منتسِب (کسی که فتوایش را به مجتهدان مستقل نسبت می دهد و از رأی آنها تجاوز نمی کند). بنگرید :

پس از دو سده نخست، بر همه مقلّدان و مجتهدانی که خود را به مذهب واحد معیّنی نسبت می دادند، واجب شد که از مجتهدان مستقل تقلید کنند.(۱)

طبقه سوم مسلمانانی اند که از آغاز قرن چهارم تا روزگار دِهْلَوی، به عرصه وجود پا نهاده اند. وی آنان را تنها به دو گروه تقسیم کرده است : عامی جاهل و مجتهد منتسِب. بنگرید :

بر عامی واجب است که از مجتهد منتسِب تقلید کند نه کسی دیگر؛ زیرا وجود مجتهد مستقل، از تاریخ یادشده تا زمان ما محال است.

وی این سخن را پس از این گفته که مجتهدان را به مجتهدان مستقل و منتسِب تقسیم کرده و افزوده که مجتهدان مستقل از آغاز قرن چهارم، به دلیل عدم تحققّ شرایط یادشده، از میان رفتند و دیگر امکان ندارد که به وجود آیند و آنچه ممکن است به وجود آید و هم اکنون هم هست، مجتهد منتسِب است که عوام باید از ایشان تقلید کنند.

در مجموع، در طبقه نخست، رجوع به هر عالمی روا بود و در طبقه دوم تنها به مجتهدان مستقل و در طبقه سوم به مجتهد منتسِب؛ چراکه مجتهد مستقل وجود ندارد. دِهْلَوی سپس بر کلام خود ایراد گرفته و در پاسخِ ایراد گفته است :

۱- همان.

اگر بگویی: چگونه پس از دویست سال، گرویدن به مذهبی معیّن واجب گشت، حال آنکه در روزگار نخست چنین چیزی واجب نبود، خواهم گفت: واجب اصلی این است که در امّت، کسانی باشند که همه احکام را از ادلّه اش بشناسند. از سوی دیگر، مقدّمه واجب، واجب است و اگر راههای رسیدن به یک واجبْ متعدّد باشد، می توان به دلخواه، یکی را برگزید و اگر جز یکی از راهها همه آنها بسته بود، باید از همان یک راه رفت.(۱)

حاصل سخن دِهْلَوی

چکیده سخن مبسوط دِهْلَوی دو دعوی است :

۱. در سده های اوّل و دوم، رجوع به هر مجتهدی کفایت می کرد؛ لیکن پس از دو سده نخستین و وجود پیشوایان مذاهب ــ که مجتهدان مستقل بودند ــ رجوع به یکی از ایشان واجب گشت. آن گاه پرسیده می شود که تفاوت دو سده نخستین و ایّام پس از آن در چیست و سبب وجوب آنچه قبلا واجب نبود، کدام است؟ وی پاسخی می دهد که گره گشا نیست. در ادامه، مراد او را از پاسخش خواهیم آورد.

۲. باب اجتهاد از آغاز قرن چهارم بسته شد؛ بدین روی، از آن روز، بر مسلمانان واجب شد که به مجتهد منتسِب رجوع کنند. دلیل دِهْلَوی بر این دعوی، تنها فقدان شرایط اجتهاد مستقل در این دوره زمانی است. امّا با مجرّد دعوی، مدّعا ثابت نمی شود؛ به ویژه، این دعوی که کوچک شمردن سرشناسان و بزرگانی را که در این دوران به عرصه وجود پا نهادند، در بر

۱- همان، ص ۲۲۶.

دارد؛ کسانی که آثار علمی و نوشته هایشان نشان می دهد که به بالاترین درجات اجتهاد رسیده بودند.

در هر حال، دِهْلَوی در کتابش الإنصاف، حکم انحصار مذاهب در مذاهب چهارگانه و وجوب رجوع تنها به یکی از آنها و حرمت رجوع به دیگر مذاهب را نیاورده است. بله، وی مسئله انحصار را در دیگر کتابش، عقد الجید فی أحکام الاجتهاد و التقلید، آورده؛ لیکن در آن نیز تصریح نکرده که رجوع به مذاهب چهارگانه واجب است؛ بلکه از کلام وی تنها اولویّت رجوع به این مذاهب بر می آید. وی در عنوان سخنش نوشته است :

باب تأکید الأخذ بالمذاهب الأربعه و ترک الخروج عنها(۱) : بدان که در

گرویدن بدین مذاهب چهارگانه، مصلحت بزرگی هست و در رویگردانی از آنها، مفسده ای کبیر. ما دلایل این دعوی را خواهیم آورد.

سپس سخنانی می گوید که دعوی اش را نتیجه نمی دهد. اینک بعضی از آن سخنان، همراه با اشکالاتی که در آنها هست :

الف) «آن گاه که زمان به درازا کشید و امانات [نبوّت] از میان رفت، اعتماد بر اقوال عالمان سوء و قاضیان جور و فتوادهندگان هواپرست، جایز نبود.»

در پاسخ می گوییم: صحیح، امّا در اعتماد به عالمانی غیر از پیشوایان چهارگانه که چنین صفاتی نداشتند، هیچ مانعی نبود؛ چراکه در غیر این صورت، معنای سخن فوق این است که غیر از پیشوایان چهارگانه، همه

۱- همان، ص ۲۴۵. صحیح عبارت فوق چنین است: «باب تأکید الأخذ بالمذاهب بهذهالأربعه و التشدید فی ترکها و الخروج عنها.»

دانشمندان، بد بودند و روا نبود که انسان مسلمان به آنان رجوع کند.

ب) «هنگامی که انـدک انـدک، دیگر مـذاهب از میان رفت، توده عظیم مردم بـدین چهار مذهب گرایش پیدا کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است : «اتَّبِعُوا السَّوادَ الأعْظَمَ : از توده عظیم مردم پیروی کنید.»

می گویم: چگونه ممکن است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله چنین سـخنی گفته باشد؟! و چگونه می توان تصوّر کرد که حضـرتش دسـتور داده باشـد که پیروی از کسانی که قرآن آنان را فاسق خوانده، واجب است. خداوند می فرماید: «بی گمان، بسیاری از مردم فاسقان اند.»(۱) و «بیشتر آنان را

سپاسگزار نخواهی یافت.»(۲) و امثال این آیات که در قرآن کریم و در

احادیث، بسیار است. امّا آنچه از لفظ این حدیث شهرت دارد، چنین است: «عَلَیْکُمْ بِالسَّوادِ الأعْظَمِ : بر شما باد که در شهرهای بزرگ باشید.» یعنی: در شهرهای بزرگ و نه در روستاها، زندگی کنید که در آنها انواع معارف و خیرات، فراهم است.

ج) ازمیان ادلّه دِهْلَوی، مهم ترین دلیل این است که امّت به اتّفاق، در شـناخت شـریعت، به پیشـینیان اعتماد کرده اند. بنابراین، ما نیز ناگزیر باید به آنان رجوع کنیم و تنها راه این رجوع، مراجعه به مرویّاتی است که به سند صحیح، نقل شده و در کتابهای مشـهور، مدوّن گشته است.این مراجعه همراه بابیان بهترین وجه دلالت این مرویّات وتخصیص عمومات و تقیید مطلقات وجمع میان مختلفات آنهاست. این ویژگیها تنها در مذاهب چهارگانه یافت می شود و جز مذاهب امامیّه و زیدیّه، مذاهب دیگر این

۱- مائده (۵) / ۴۹.

۲- الاعراف (۷) / ۱۷.

ویژگیها را ندارند؛ لیکن این دو مذهب بدعت آمیزند و لذا از شمار مذاهب بیرون می روند. از این رو، باید به یکی از مذاهب چهارگانه گروید.

دفاع از مذهب امامیّه

پیشتر آوردیم که شاه ولی الله دِهْلَوی گفته بود: «اگر راههای رسیدن به یک واجب متعدّد باشد، می توان به دلخواه، یکی را برگزید و اگر جز یکی از راهها همه آنها بسته بود، باید از همان یک راه رفت.» شاید مراد وی از این سخن، مطالبی است که در قسمت ج از وی نقل کردیم. نتیجه گفتار وی اعتراف به مذاهب چهارگانه و مذهب امامیّه و مذهب زیدیّه است. البتّه در نظر شاه ولی الله، هرچند که همگی این مذاهب واجد شروط یادشده و شایسته اعتمادند، ولی مذاهب امامیّه و زیدیّه به سبب بدعت آمیز بودن، راه رسیدن به شریعت نخواهند بود؛ لذا تنها باید به مذاهب چهارگانه تمسّک کرد.

در پاسخ این سخن،باید گفت که دعوی بدعت آمیز بودن مذهب امامیّه نسبتی نادرست و بهتانی بزرگ است. خداوند ما را از افتراء و بهتان دور کند. بله، مولوی عبدالعزیز دِهْلَوی، فرزند شاه ولی الله، در باب نهم کتابش التحفه الاثناعشریّه _ که در بیان احکام فقهی است _ به نشر این افترائات پرداخته؛ لیکن علّامه میرزا محمّد کشمیری دِهْلَوی در مجلّد نهم کتابش النزهه الاثناعشریّه _ که در ردّ باب نهم تحفه است _ به شکل مبسوط، تک تک سخنان او را ردّ وباطل کرده ونشان داده که مذهب امامیّه از بدعت و از احکامِ مخالف با آنچه خدا بر پیامبرش فرو فرستاده، تهی است.

پس از اینکه ثابت شد که در مذهب امامیّه بدعتی نیست، به اعتراف

ص:۵۵

شاه ولی الله، این مذهب در کنار مذاهب چهارگانه قرار خواهد گرفت و این مذاهب هیچ وجه ترجیحی بر مذهب امامیّه نخواهند داشت؛ بلکه ترجیح از آنِ مذهب امامیّه است که با اسانید صحیحِ معتمَد و طرق معتبر از امامان معصوم فرا گرفته شده؛ همان کسانی که دانش را از جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده اند و خداوند ایشان را بر تمام علوم الاهی ــ که نزد پیامبرش ودیعت نهاده ــ آگاه ساخته است. از این رو، آنان تنها بر اساس حقایقی سخن می گویند که بر نیایشان ــ که هرگز از خواهش نفس و رأی خود سخن نمی گوید ــ وحی شده است. پیشتر نیز از اتّصال سند آنان به باب علم نبی یاد کردیم.

سخن پایانی

سپاس و ستایش خدای را که ما را بدین راه درست، رهنمون شد و اگر او راه را به ما نشان نمی داد، ما راهیافته نمی گشتیم. من این را از سر تعصّب نمی گویم. سوگند به خدایی که با هستی بخشی به من، بر من منّت نهاد، در سخنان اهل تسنّن و در نوشته ها و کتابهایشان ــ که برخی شان را نام بردم ــ دلیلی برای ترجیح مذاهب چهارگانه بر دیگر مذاهب نیافتم و تا امروز، حتّی به یک دلیل دست پیدا نکردم که نشان دهد پیروی از مذاهب اربعه واجب و گرویدن به دیگر مذاهب حرام است.

و خدای متعال بر آنچه می گویم، گواه و نگهبان است. و ستایش و سپاس، در آغاز و انجام، از آنِ اوست. این رساله را بنده گناهکار، محمّدمحسن، مشهور به آقابزرگ تهرانی، در ماه ربیع المولود سال ۱۳۵۹ هجری، به رشته نوشته در آورد.

شاه ولی الله، این مذهب در کنار مذاهب چهارگانه قرار خواهد گرفت و این مذاهب هیچ وجه ترجیحی بر مذهب امامیّه نخواهند داشت؛ بلکه ترجیح از آنِ مذهب امامیّه است که با اسانید صحیحِ معتمَد و طرق معتبر از امامان معصوم فرا گرفته شده؛ همان کسانی که دانش را از جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده اند و خداوند ایشان را بر تمام علوم الاهی ـ که نزد پیامبرش ودیعت نهاده ـ آگاه ساخته است. از این رو، آنان تنها بر اساس حقایقی سخن می گویند که بر نیایشان ـ که هرگز از خواهش نفس و رأی خود سخن نمی گوید ـ وحی شده است. پیشتر نیز از اتّصال سند آنان به باب علم نبی یاد کردیم.

سخن پایانی

سپاس و ستایش خدای را که ما را بدین راه درست، رهنمون شد و اگر او راه را به ما نشان نمی داد، ما راهیافته نمی گشتیم. من این را از سر تعصّب نمی گویم. سوگند به خدایی که با هستی بخشی به من، بر من منّت نهاد، در سخنان اهل تسنّن و در نوشته ها و کتابهایشان ـ که برخی شان را نام بردم ـ دلیلی برای ترجیح مذاهب چهارگانه بر دیگر مذاهب نیافتم و تا امروز، حتّی به یک دلیل دست پیدا نکردم که نشان دهد پیروی از مذاهب اربعه واجب و گرویدن به دیگر مذاهب حرام است.

و خدای متعال بر آنچه می گویم، گواه و نگهبان است. و ستایش و سپاس، در آغاز و انجام، از آنِ اوست. این رساله را بنده گناهکار، محمّدمحسن، مشهور به آقابزرگ تهرانی، در ماه ربیع المولود سال ۱۳۵۹ هجری، به رشته نوشته در آورد.

ص:۵۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹